چون من از خویش برفتم ... نقدی بر مهدی برهانی

سیدابوترابی، حسین

استاد مهدی برهانی در شرح و معنی بیت:

چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت‏ از کتاب در جست‏وجوی حافظ،تألیف‏ آقای رحیم ذوالنور را بدین‏گونه نوشته‏اند:این‏ بیت را ذوالنور چنین معنی کرده است:«اشاره‏ دارد به شمع در مصراع بیت پیشین که از سر مهر و محبت برای او سوخته است.[شمع‏] غریبه نیست،بلکه آشنایی دلسوز من است.

عجب نیست که دل آشنایی برای من بسوزد.»

این شرح را آقای برهانی اشتباه دانسته و آن را نپذیرفته‏اند و معنی صحیح بیت را این‏گونه‏ در ذیل آن توضیح داده:«به معنی بیت از دیدگاه من توجه فرمایید که:هیچ ارتباطی با «شمع»در بیت پیش ندارد.

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است‏ چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت‏ معنی:در جایی که بر حال من که از خویش‏ برفتم،دل بیگانه سوخته است،اگر آشنا دلش بر من بسوزد،عجیب و غریب نیست.

یا:این شگفت نیست که یک آشنا دلسوز من شده است و دلش به حال من می‏سوزد،بر حال زار من-بر چگونگی از حال متعادل‏ بیرون رفتن من-دل بیگانه هم بر من می‏سوزد.

یا:چرا یک آشنا دلسوز من نباشد،جایی که‏ دل بیگانه هم بر من می‏سوزد.»

این خلاصه‏یی از نقد و توضیح استاد مهدی‏ برهانی درباره‏ی آقای ذوالنور از بیت حافظ بود.

اکنون نویسنده‏ی این سطور،معنی و شرح‏ همان بیت را از آقای هاشم جاوید،از کتاب‏ گران‏قدرشان بنام حافظ جاوید(انتشارات علمی‏ و فرهنگی،چاپ اول،1375)نقل می‏کنم و آن را صحیح‏تر و کامل‏تر می‏دانم:

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت‏ آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت‏ آشنایی نه غریب است که دلسوز من است‏ چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

با نگاهی به سراپای تمام هشت بیت می‏بینیم که در این غزل کلمه‏ی بسوخت نه بار بعنوان ردیف تکرار شده و در سراسر دیوان تنها غزلی‏ست که این همه می‏سوزد.

مطلع غزل با«سوختن دل»آغاز می‏شود و مقطع آن با«سوختن شمع»پایان‏ می‏یابد.در بیت‏ها پیاپی سخن از«آتش»و«گداختن»و«سوختن»است.

حافظ از«سوز دل»می‏نالد.حتا به جای سیل اشک،سوز و تاب،«آتش اشک»را می‏بینیم.آتش این سوز نهان چناناست که دل شمع نیز بر او می‏سوزد.

با این همه سوز و گذار،آیا عجیب نیست که ناگهان حافظ بگوید:«آشنای من و یار من بر من دل می‏سوزاند و مهربانی و غمگساری می‏کند؟»

اگر یار چنین رام و کار چنین به کام است،پس این سوز دل و آتش اشک و گداختن‏ تن از برای چیست؟به علاوه آیا مهربانی یار آشنا،سخنی تازه است که با چنین حیرتی‏ بیان شود؟

گمان می‏رود که خواجه با آن بازی که هربار با هر کلمه‏ی شعر می‏کند،با هنر یگانه‏ی خویش،«دلسوز»را نه به معنی«غمگسار»،بلکه به معنی«سوزاننده‏ی دل» آورده است،هم‏چنان‏که در«جان سوز»و جگر سوز و عالم سوز نیز«سوز»به همین‏ معنی‏ست.

اما ببینیم آیا دلسوز که در لغت‏نامه‏ها به این معنی نیامده و از همین رو به فکر حافظشناسان راه نیافته است،در شعر فارسی به معنی سوزاننده‏ی دل سابقه دارد یا نه؟

در خسرو و شیرین نظامی،در آن مجلس که شیرین پنهانی در خرگاه خسرو نشسته و از بی‏قراری می‏سوخته و شوریده‏وار می‏خوانده:

دل شیرین بدان گرمی برافروخت‏ که چون روغن چراغ عقل او سوخت‏ چنان فریاد کرد آن سرو آزاد کز آن فریاد شاه آمد به فریاد چو از سوز دو عاشق آه برخاست‏ صداع مطربان از راه برخاست

آنگاه خسرو پرویز با شاپور:

بر آن آواز خرگاهی پر از جوش‏ سوی خرگاه شد بی‏صبر و بی‏هوش‏ پس آن‏گه گفت کاین آواز دلسوز چه آواز است رازش در من آموز

جای گفت‏وگویی نیست که«دلسوز»[در بیت اخیر]به معنی«سوزاننده‏ی دل»است.

فرهاد نیز هنگام بی‏قراری و زاری از عش بی‏فرجام خود چنین با شیرین راز و نیاز و گله می‏کند:

مسوز آن دل که دلدارش تو باشی‏ به گیتی چاره‏ی کارش تو باشی‏ ز تاب عشق تو دلار دلسوز نه روز از شب شناسم نه شب از روز

این جاست که می‏بینیم حافظ«دلسوز»را درست به همین معنی آورده و زاری فرهاد از جفای شیرین،زبان حال او در گله‏ی از یار شده‏ است.

با یادآوری بیتی از یک غزل دیگر خواجه‏ می‏بینیم که«آشنایی نه غریب است که دلسوز من است»،درست بیان مضمون آن بیت است:

من از بیگانگان دیگر ننالم‏ که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

و آن‏چه آن آشنا کرده و خواجه از او می‏نالد نه از غیر،همان سوزاندن دل حافظ است.پس‏ دور نیست که با آن همه بازی حافظ در ایهام، معنی بیت چنین باشد که:

آنکه دل مرا سوزانده است،آشنایی‏ست نه‏ غریبی و یار من است نه دشمن،و چون من از آن آشنا که خویش من است،بریدم و رفتم،دل‏ بیگانه بر من سوخت.

پایان سخن اینکه درباره‏ی مقصود حافظ از کلمه‏ی«دلسوز»دلیل روشن دیگری هم هست‏ و آن خود شعر اوست.خواجه این کلمه را تنها دو بار به کار برده و هر دو بار به همین معنی.

یکی در همین بیت و بار دیگر در بیت:

غزلیات عراقی‏ست سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

که بی‏گفت‏وگو دلسوز در بیت مورد بحث ما به معنی سوزاننده‏ی دل و جانسوز است،نه‏ مهربان و غمگسار.

جلوه‏های‏ متفاوت‏ شعر حافظ

دکتر جلیل مسعودی فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی‏ دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی‏ ...زیرکی را گفتم این احوال بین،خندید و گفت‏ صعب روزی،بو العجب کاری،پریشان عالمی‏ ...آدمی در عالم خاکی نمی‏آید به دست‏ عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی(غ.470)1

1-درآمد

شعر حافظ جلوه‏ها و جنبه‏های متفاوتی دارد که تاکنون حافظشناسان و حافظپژوهان‏ از دیدگاه‏های مختلف به بحث و بررسی آن پرداخته‏اند.اما-هم‏چنان‏که از مقاله‏های‏ ماهنامه‏ی حافظ پیداست-هنوز دفتر حافظشناسی بسته نشده است،چون‏که شعر حافظ دفتر زندگی است و زندگی با مظاهر مختلف و جلوه‏های متفاوتش همواره ادامه دارد،در نتیجه ماجرای شعر حافظ نیز پایان‏ناپذیر است.

بنابر عقیده استاد دکتر زرین‏کوب«کسی که می‏خواهد رموز تمام دیوان را با کلید واحدی بگشاید،تمام دیوان را بر روی خویش بسته خواهد یافت.بدون شک،شاعر که‏ تقریبا هر لحظه‏ی عمرش یک تجربه‏ی سرشار و درخشان شاعرانه است نمی‏تواند در تمام عمر به یک تصور،به یک نگرش،و به یک جهان‏بینی محدود مانده باشد... هم‏چنین کشمکش بین عقل و عشق،او را از این که به یک نظام واحد در سراسر عمر و آثار خویش پای‏بند بماند باز می‏دارد.»2

از طرفی به گفته‏ی عین القضات همدانی شعر ناب چون آینه است که هرکسی‏ عکس خود را در آن می‏بیند3و چه آینه‏ای شفاف‏تر و پاک‏تر از جام شراب حافظ و دفتر اشعار اوست؟پس دفتر و دیوان حافظ آینه و جام جهان‏بینی روزگار ماست.هم‏چنین‏ حافظشناسی برای ما به منزله‏ی خودشناسی است.«زیرا که حافظ به مبداء و مرکز فرهنگی که فارسی پاسدار آن است و ما پرورده‏ی آنیم،نزدیک‏ترین کسی است که‏ آشناترین و دم‏سازترین کس.او خیلی خوب می‏داند که غزلش آن‏گاه از حقیقت شعر بهره‏ای به کمال خواهد برد که شعر حقیقت فرهنگ و تمدن ما مردم فارسی زبان شد.»4

جنبه‏های سیاسی و اجتماعی شعر حافظ موضوعی است که در گذشته کمتر به آن‏ توجه شده است.5ولی خوشبختانه در سال‏های اخیر تلاش‏های ارزشمندی در این زمینه‏ صورت گرفته است.شاید نخستین کسی که از این دیدگاه با جامعیت درخور به شعر حافظ نگریسته است،دکتر مصطفی رحیمی است و کتاب«حافظ اندیشه»ی او از معدود کتاب‏هایی است که درباره‏ی حافظ است و با دید و ذهن ادبی نیست بلکه بینش اعتدالی‏ اجتماعی بر آن حاکم است و حافظ را نه شاعری در میان شاعران بلکه اندیشه‏وری فراتر از قول و غزل‏سرایی قدما می‏داند.»6این حرکت تازه در بهار سال 73 به همت آقای‏ بهاء الدین خرمشاهی در انتشار کتابی با عنوان«حافظ»به اوج خود رسید.ایشان در فصل‏ سوم کتاب«اندیشه سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ»را در چهل صفحه بررسی‏ کرده‏اند.با این حال،این موضوع نیاز به تأمل و تفکّر بیشتری دارد و با نگاهی تازه‏ می‏توان به آن نگریست.این مقاله در پی آن است که با نگاهی نو این بعد شعر حافظ را بررسی کند.برای ورود به بحث اصلی این نوشتار آشنایی مختصر با عصر حافظ ضروری‏ است.